



جایگاه بورژوازی ملی و کمپرادور در ایران دوره پهلوی دوم

علی غفاری^۱، محمد رادمرد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸

چکیده:

در تاریخ توسعه همیشه از بورژوازی ملی به عنوان سردم‌لر فراهم آوردن توسعه ملی در یک کشور یاد می‌شود. از این مسئله از آن رو حائز اهمیت است که بر پایه برخی نظریات با وجود توسعه بر ملار سرمایه‌داری ملی زمینه برای تحقق توسعه سیاسی نیز فراهم می‌گردد. از آنجایی که ایران در دهه ۱۳۴۰ و ابتدای دهه ۱۳۵۰ دوره‌ای از توسعه اقتصادی را سپری کرد پرسش مهمی که این مقاله به دنبال پاسخ به آن است را می‌توان اینگونه مورد تأکید قرار داد که چه نوعی از سرمایه‌داری در ایران دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ پشت‌توله برنامه‌های اقتصادی توسعه قرار گرفت؟ فرضیه این مقاله در پاسخ به این پرسش از این قرار است: با توجه به سه شاخص وجود رابطه امپریالیستی میان ایران و غرب (با تأکید بر هژمون نظامین الملل)، پیوند طبقاتی میان سرمایه‌داری ایرانی و جهانی و اهمیت واردات به جای صادرات سرمایه‌داری مسلط و غالب در این دوره کمپرادور بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ماهیت ملی‌گرایانه را می‌یابست بیشتر در خردمبورژوازی ایرانی جستجو کرد. خردمبورژوازی که در دوره کوتاه اقتصاد بدون نفت دولت محمد مصدق در روزهای لوچ خود قرار داشت و پس از آن به حاشیه رانده شد. در راستای تبیین این فرضیه این پژوهش روش نهایی-تاریخی دارد. گردآوری داده‌ها نیز به شکل کتابخانه‌ای انجام خواهد شد.

واژگان اصلی: بورژوازی کمپرادور، خرده بورژوازی، بورژوازی ملی، دولت پهلوی، امپریالیسم

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران، ایران

۲. عضو هیات علمی دانشگاه مازندران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

ایران در دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ دوره‌ای از رشد اقتصادی را پشت‌سر گذاشت. مجریان برنامه‌های توسعه در این دوره با دفاع از عملکرد تیم اقتصادی خود، آن را دوره‌ای طلایی از توسعه اقتصادی در کشور اعلام می‌کنند. این مسئله در گفتگوهای مدیران اقتصادی این دوره به خوبی قابل مشاهده است. (نیازمند، ۱۳۹۷، ۱۲۹) حتی به گونه‌ای که برخی پژوهشگران تاریخ معاصر ایران نیز این دوره را دوره‌ای متمایز دانسته‌اند. آنچنان که به عنوان مثال پرواند آبراهامیان که پژوهشگری نام‌آشنا در حوزه تاریخ نگاری ایران عصر معاصر است، از این دوره از فعالیت‌های اقتصادی کشور تحت عنوان یک «انقلاب صنعتی کوچک» یاد کرده است (آبراهامیان، ۱۳۹۸، ۵۲۸). از آنجایی که اساساً توسعه اقتصادی با مفهوم سرمایه‌داری در هم آمیخته است، درک ویژگی‌های سرمایه‌داری این عصر قابل تامل است. پژوهش حاضر ضمن درک تلاش‌های صورت گرفته برای برنامه‌ریزی توسعه در این دوره، با رویکردی نقادانه به آن می‌نگرد. به عبارتی، چالش مهم، نافرجام و کوتاه بودن این برنامه‌هاست. به گونه‌ای یک دهه بعد اقتصاد ایران با شکست برنامه و رکود مواجه شد. از این رو، درک ماهیت سرمایه‌داری که پشتوانه برنامه‌های توسعه این دوره بود به ما نشان می‌دهد که چگونه این برنامه‌های توسعه نتوانست در طولانی مدت به حیات خود ادامه دهد. این مسئله اهمیت پژوهش حاضر را نمایان می‌سازد. در این راستا، سوالی که این پژوهش به دنبال پاسخ به آن است نیز از این قرار است: چه نوعی از سرمایه‌داری در ایران دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ پشتوانه برنامه‌های اقتصادی توسعه قرار گرفت؟ با توجه به سه شاخص وجود رابطه امپریالیستی میان ایران و غرب (با تأکید بر هژمون نظام بین‌الملل)، پیوند طبقاتی میان سرمایه‌داری ایرانی و جهانی و اهمیت واردات به جای صادرات، سرمایه‌داری مسلط و غالب در این دوره کمپرادور بوده است. برای بررسی این

فرضیه، پس از مرور ادبیات پژوهش و بیان چارچوب نظری، به بررسی مولفه‌های سه‌گانه مستخرج از بحث نظری با واقعیت‌های ایران در این دوره خواهیم پرداخت.

۲- پیشینه پژوهش:

حسین رضایی (۱۴۰۱) در کتاب «شاخص‌های اقتصادی در دوره پهلوی» از مناظر مختلف از جمله قانون اساسی، نهادهای اقتصادی و استراتژی توسعه به برنامه‌های اقتصادی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ایران دوره پهلوی می‌پردازد. شاپور رواسانی (۱۳۸۸) در کتاب «دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه داری» ضمن بیان تغییرات اقتصادی و اجتماعی ایران در دوره قاجار و پهلوی، به اقتصاد ایران دوره پهلوی از منظر مفهوم استعمار پرداخته است. شاپور رواسانی (۱۳۸۶) همچنین در کتاب «مفاهیم اجتماعی در جوامع مستعمراتی» به تشریح شیوه تولید در تاریخ معاصر ایران پرداخته و بیان می‌دارد که شیوه تولید مسلط در ایران، مبتنی بر سرمایه داری کلاسیک همانند اروپای غربی نیست. او همچنین در اثر سومی با عنوان «درباره طبقه کمپرادور؛ طبقه‌ی پیوسته به امپریالیسم سرمایه‌داری در مستعمرات و کشورهای عقب‌نگهداشته شده» که در قالب مقاله منتشر شده است؛ به تبیین کلان این مفهوم در کشورهای در حال توسعه می‌پردازد و معتقد است حتی جنبش‌های ملی نیز نتوانسته‌اند به همکاری دولت‌های امپریالیستی و طبقه کمپرادور محلی پایان دهند. احمد پرخیده (۱۳۸۷) در کتاب «صنعت و تجربه سیاستگذاری صنعتی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی» ویژگی‌های ساختار اقتصاد سیاسی دوره پهلوی را ساختار دوگانه و وابسته به درآمدهای نفتی، شبه کمپرادور بودن، فقدان عمق صنعتی و در نهایت وابستگی و شکنندگی در برابر اختلالات روابط بین‌الملل می‌داند. محمد رحیم عیوضی (۱۳۸۰) در کتاب «طبقات اجتماعی و رژیم شاه» نوع رابطه بین طبقات اجتماعی و قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم را به بحث گذاشته است. از

جمله‌الگوی‌های نظری مورد استفاده در این کتاب سرمایه‌داری وابسته است. البته نویسنده از منظری متفاوت و در چارچوب مفهوم سرمایه‌داری پیرامونی به اقتصاد دوره پهلوی و ماهیت وابسته آن می‌نگرد. بعلاوه، عیوضی در این کتاب به بحث درباره برنامه‌های توسعه در ایران دهه ۴۰ و ۵۰ و نقش مقایسه‌ای سرمایه‌داری ملی و کمپرادور پرداخته است.

بدین ترتیب نوآوری این پژوهش در آن است که بر اساس سه مولفه‌ای که در ادامه به آن خواهیم پرداخت به شکل تطبیقی به مطالعه جایگاه سرمایه‌داری ملی و بورژوازی کمپرادور در ایران می‌پردازد؛ با این تفاوت که با توجه به ماهیت ایجابی کمپرادور بودن اقتصاد ایران در این دوره، این مفهوم برجسته‌تر شده است.

۳- روش پژوهش

این پژوهش برای تبیین و تحلیل واقعیت‌های اقتصادی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از رویکرد نهادی-تاریخی بهره می‌گیرد. این رویکرد ذیل رویکرد نهادی تعریف می‌شود. رویکرد نهادی تاریخی تدوام‌های تاریخی و اختلافات در خط‌مشی‌های سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهد. به طور کلی رویکرد نهادی، در کنار قانون اساسی و رفتارهای سیاسی رسمی، به تحلیل «شبکه‌های سازمانی کمتر رسمی» نیز می‌پردازد (مارش و استوکر، ۱۳۸۴، ۱۰۱-۱۰۰). به نظر می‌رسد این رویکرد روش‌شناسانه بتواند به تحلیل دوگانه سرمایه‌داری ملی و سرمایه‌داری کمپرادور بپردازد.

۴- بحث نظری: بورژوازی کمپرادور در برابر سرمایه‌داری ملی

در یک معنی مفهوم کمپرادور اصطلاحی است برای بومیان یک سرزمین مستعمره که وابسته به استعمارگران هستند. این مفهوم خود گویای بسیاری از واقعیت‌ها است. بنابراین پس از به ظاهر استقلال یک کشور، امپریالیسم به طور کامل نابود نمی‌شود، بلکه امپریالیست‌ها با تضمین استقلال (کاذب)، دولت‌ها را در دستان بورژوازی کمپرادور می‌سپارند (Iqbal & others,

۷-۲۰۱۵، ۶). در قرون ۱۹ و ۲۰، کمپرادورها عامل مهمی در توسعه سرمایه‌داری جهانی و محیط ساخته شده مدرن بودند. در معنایی دیگر، اصطلاح «کمپرادور» از کلمه پرتغالی «خریدار» به نمایندگی از شرکت‌های تجاری مستقر در اروپا و آمریکای شمالی و عمدتاً در شرق، جنوب و جنوب شرق آسیا و همچنین آفریقا و آمریکای جنوبی اطلاق می‌شد (Chua, ۲۰۲۰, ۱).

بورژوازی کمپرادور، آن بخشی از سرمایه‌داری است که از خود مکانی را برای انباشت سرمایه دارا نمی‌باشد و از لحاظ سیاسی - اقتصادی تحت سلطه خارجی است. در مقابل این مفهوم سرمایه‌داری ملی قرار می‌گیرد که قسمتی از سرمایه‌داری بومی است که بر مبنای گونه‌ای از متضاد بودن با سرمایه امپریالیستی بیگانه، کارویژه استقلال‌یافته‌ای را در ساختار ایدئولوژیک و سیاسی کشورها ایفا می‌کند (پولانزاس، ۱۳۹۱، ۸۷-۸۶). بدین ترتیب، در حالی که، مفهوم بورژوازی کمپرادور به طبقه‌ای از سرمایه‌داران اشاره دارد که برای موفقیت و بقای اقتصادی‌شان نزدیک به منافع خارجی و متکی به آن هستند و در کشورها یا مناطقی ظهور می‌کند که در نظام سرمایه‌داری جهانی موقعیتی وابسته دارند و روابط مستحکمی با انحصارات بیگانه دارد؛ بورژوازی ملی، طبقه‌ای از بورژوازی است که در شرایط تسلط امپریالیسم بر جوامع مستعمره و وابسته به خاطر مسائل ملی بر تولید داخلی متکی می‌باشد و منافعی با انحصارات بیگانه در تضاد است (علی‌بابایی، ۱۳۸۴، ۱۳۸).

مفهوم بورژوازی کمپرادور ارتباط نزدیکی با تئوری‌های وابستگی و استعمار نو دارد که استدلال می‌کنند برخی کشورها یا مناطق در روابط نابرابر وابستگی اقتصادی و استثمار درون نظام سرمایه‌داری جهانی محبوس شده‌اند. بورژوازی وابسته از این روابط نابرابر سود می‌برد، اما در عین حال توسط بیگانگان محدود می‌شود. در مقابل بورژوازی ملی، نه فقط به دلیل اقتصادی بلکه بیشتر به دلیل احساسات میهنی افراد آن قابل تمایزگذاری است. این طبقه از

مردم با پیدایش و رشد خود همزمان ضد خود را هم آشکار می‌کند که همان بورژوازی کمپرادور می‌باشد (فرهیخته، ۱۳۷۷، ۱۹۰). بورژوازی وابسته معمولاً متشکل از سرمایه‌داران محلی است که در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند، بنابراین همچنان تابع قدرت‌های اقتصادی مسلط هستند. آن‌ها ممکن است صاحب بنگاه اقتصادی، صنایع یا بخش‌های استخراجی باشند که برای فعالیت‌های اقتصادی خود به شدت به سرمایه خارجی، فناوری، بازارها و شرکت‌های چندملیتی وابسته هستند. بورژوازی وابسته، وابستگی اقتصادی کشورها را تداوم می‌بخشد و آلت دست سیاست دولت‌های سلطه‌گر، دشمن استقلال ملی و مخالف نهضت‌های انقلابی می‌باشد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳، ۱۱۹). در نقطه مقابل، بورژوازی ملی قسمتی از سرمایه‌داران بومی است که بر بازار داخلی مسلط است و به دنبال عدم وابستگی از نظارت و دخالت متروپل‌ها و اتحاد با دولت حول محور صنعتی‌سازی صنایع است. رابطه بین بورژوازی ملی و دولت نیز قابل توجه است. در برخی موارد، دولت ممکن است از بورژوازی ملی با محدود کردن واردات از طریق ایجاد تعرفه و پشتیبانی از شرکت‌های کارآفرینان ملی از طریق یارانه سنگین حمایت کرده و یا ممکن است منافع بورژوازی ملی با منافع دولت در تضاد باشد (امیدی، ۱۴۰۱، ۲۶۶-۲۱۲).

نتایج رویکردهای سرمایه‌داری ملی و بورژوازی کمپرادور نیز قابل ملاحظه است. بورژوازی کمپرادور به جای تقویت تولید داخلی و توسعه خودکفایی اقتصادی، با ترجیح واردات کالاهای خارجی و تسهیل انتقال منابع به خارج، اقتصاد داخلی را تضعیف می‌کند. این طبقه معمولاً در مقابل منافع ملی و توسعه پایدار مقاومت می‌کند و در بسیاری از موارد به عنوان بازوی داخلی قدرت‌های خارجی عمل می‌کند. در نتیجه، این رویکرد موجب تضعیف اقتصاد ملی و وابستگی بیشتر به اقتصادهای خارجی می‌شود. بورژوازی وابسته، برخلاف بورژوازی ملی که

به توسعه صنایع داخلی و افزایش تولیدات داخلی می‌پردازد، واردات کالاهای خارجی را ترجیح می‌دهد. بنابراین ماهیت بازرگانی آن در مقابل ماهیت تولیدکنندگی و صنعتی بورژوازی ملی قرار می‌گیرد (امیدی، ۱۴۰۱، ۱۶۰-۱۳۲).

موضوع کمپرادور می‌تواند طیف گسترده‌ای از منافع و فعالیت‌های اقتصادی را در برگیرد. از واردکنندگان گرفته تا پیمانکاران، نمایندگان کمیسیون تا بوروکرات‌هایی که کنترل مجوزها را دارند و سرمایه‌گذاران در سرمایه‌گذاری‌های مشترک صنعتی. فصل مشترک همه این فعالیت‌ها نوعی ارتباط خارجی است و فرض بر این است که تأثیر منفی بر اقتصاد کشورها داشته باشد. طبق این مفاهیم، پیوندهای سرمایه کمپرادورها با سرمایه خارجی مانع از ایفای نقش مترقی در توسعه صنعت محلی می‌شود (Vitalis, ۱۹۹۰, ۲۹۱-۲۹۲).

بنابراین بورژوازی کمپرادور بخشی از بورژوازی محلی است که به اتحاد با کشورهای امپریالیستی به ویژه سرمایه‌ی تجاری گرایش دارد و سرمایه‌اش در گردش است مثل تجارت، بانکداری و ... ولی بورژوازی ملی، بورژوازی محلی است که سرمایه‌اش در قلمرو تولید و در چارچوب مرزهای ملی کشور واپس مانده است. رقابت میان سرمایه‌ی ملی و امپریالیسم فرصتی را فراهم می‌سازد که بورژوازی ملی بتواند رسالت ضد امپریالیستی خود را ایفاء کند. با این حال رویکرد سرمایه‌داری ملی و امپریالیسم همیشه تقابلی نیست و ماهیتی به مراتب پیچیده‌تری دارد. وضع نامساعد رقابتی می‌تواند بخشی از طبقه سرمایه‌دار محلی را به ناچار به اتحاد با سرمایه‌ی امپریال و همچون تدارکاتچی یا مؤسسات تابع شرکت‌های چند ملیتی درآورد. این که آیا بورژوازی ملی در عمل در هر لحظه ناسیونالیست باشد، بستگی به اوضاع و احوال مخصوص به خود دارد که در صورت‌بندی اجتماعی سیاسی مختلف، متفاوت ظهور می‌کند (باتامور و همکاران، ۱۳۸۸، ۱۸۱). در واقع ممکن است سرمایه‌داری ملی بنا به

ملاحظات‌ی تبدیل به بورژوازی کمپرادور شود.

با توجه به آنچه گفته شد سه شاخص می‌تواند معیاری برای درک جایگاه و ماهیت ملی‌گرا و یا کمپرادور بورژوازی در ایران باشد: ۱- جایگاه امپریالیسم در ایران: به عبارتی آیا نوع تعامل ایران در این دوره با قدرت‌های نظام بین‌الملل بر اساس سیاست مستقلانه است یا ماهیتی امپریالیستی دارد؟ ۲- پیوند طبقاتی: آیا میان سرمایه‌داری داخلی و بین‌المللی پیوندی نابرابر وجود دارد؟ ۳- اهمیت و جایگاه واردات و صادرات: توجه به تولید و صادرات بیانگر اهمیت و نقش‌آفرینی سرمایه‌داری ملی است و در مقابل توجه به واردات نشانگر جایگاهی است که بورژوازی کمپرادور در اقتصاد یک کشور یافته است.

۵- سرمایه‌داری در ایران دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰

بنظر می‌رسد در ایران دوره پهلوی دوم در بهترین حالت باید خرده‌بورژوازی را دارای ماهیت ملی دانست و بورژوازی ماهیتی وابسته داشت. نوع رویکرد دولت با این دو نیز جای تامل دارد. در حالی که تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد میان دولت و خرده‌بورژوازی رابطه حسنه‌ای وجود داشت، پس از آن و با تقویت و قدرت‌گیری حزب ایران نوین و برنامه‌ریزی‌های توسعه در ایران به تدریج بورژوازی کمپرادور رو به گسترش نهاد. این گونه بود که عرصه بر خرده‌بورژوازی ملی تنگ و تنگ‌تر شد. به گونه‌ای که این گروه در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نقشی بی‌بدیل ایفا کرد. اکنون با تطبیق سه مولفه برآمده از بحث نظری بهتر می‌توان در این باره سخن گفت.

۵-۱- وجود رابطه امپریالیستی در اقتصاد سیاسی دوره پهلوی

همان‌طور که گفته شده خرده‌بورژوازی ملی‌گرا در ایران دوره مصدق حضوری فعال داشت. باید توجه داشت محبوبیت و کاریزمای مصدق تنها برای رویکردهای ملی‌گرایانه در عرصه

سیاسی نبود؛ بلکه سیاست‌های اقتصادی او نیز به ترویج برخی صنایع محلی و صادرات کمک کرد. این واقعیت را فقط از منظر مادی نباید تحلیل کرد؛ بلکه در این دوره خرده‌بورژوازی که می‌توانست بورژوازی آینده را تشکیل دهد در عرصه سیاسی در حال مشارکت بود و این امر «حس داشتن ارزش سیاسی و مدنی به آنها داده بود» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۹۳، ۱۳۵-۱۳۴).

راه‌اندازی شرکت‌های خصوصی در ایران دوره مصدق موید حمایت دولت از این بخش است. آمارهای سال ۱۳۵۵ از تعداد کل شرکت‌های موجود که در سال ۱۳۲۹ برابر با ۲۴۳۱ واحد بوده است، نشان می‌دهد تعداد شرکت‌ها در سال ۱۳۳۲ به ۲۸۳۶ مورد رسیده بود که بیانگر رشد ۶۱۶ درصدی است. همچنان که تعداد کل سرمایه شرکت‌ها نیز از ۱۷۳۴۴ میلیون ریال در سال ۱۳۲۹ به ۲۱۳۳۵ میلیون ریال در سال ۱۳۳۲ رسید. (مومنی و نقش‌تبریزی، ۱۳۹۴، ۹۹)

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ورق نگاه به نیروهای اجتماعی بازگشت. این امر بخصوص از ابتدای دهه ۱۳۴۰ و قدرت‌گیری اعضای کانون مترقی که بعدها در قالب حزب ایران نوین گسترش یافت، در قالب ترویج رویکرد آمریکایی توسعه در ایران خود را نشان داد. حضور گروه مشاوران دانشگاه هاروارد برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران نماد آشکار این واقعیت بود. از اینجا به بعد شاهد آن هستیم که خاندان‌های اشراف در قالب بورژوازی کمپرادور بازتولید می‌شوند و نوریسیدگان نیز به آنها می‌پیوندند. حمایت آمریکا از رژیم پهلوی در چارچوب سیاست موازنه مثبت قرار داشت. مسأله ای که سبب ایجاد رابطه حامی - پیرو در قالب سیاست دولت دست‌نشانده در بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ شد. در رابطه حامی - پیرو اغلب کشورهای حمایت‌کننده، کمک‌های اقتصادی، فنی و نظامی به کشور دست‌نشانده یا پیرو اهدا می‌کنند و تلاش می‌کند تا با انعقاد پیمان‌های امنیتی - دفاعی از آن کشور پشتیبانی کند. در برابر این خدمات کشور دست‌نشانده نیز نوعاً خدماتی را ارائه می‌کند که جایای حضور و

منافع کشور حامی را در درون خود تثبیت کند (وزیریان، ۱۳۹۸، ۲۷۹).

دولت‌های دست‌نشانده در حوزه‌های داخلی و خارجی رفتارهای دوگانه‌ای دارند: در داخل رفتارهای قدرت‌طلبانه و سرکوبگر و در حوزه خارجی در چارچوب سیاست‌های کلی کشورهای استعماری به کنش سیاسی اقتصادی اقدام می‌کنند. در این حوزه، حکومت پهلوی از الگوی سلطانیسم برای تحقق بورژوازی کمپرادور بهره برد. سلطانیسم آنگونه که ماکس وبر ترسیم می‌کند نوعی اقتدار سیاسی سنتی و موروثی است که در آن قدرت به صورت شخصی و بر اساس خواست حکمران و فارغ از محدودیت‌های ناشی از قانون، دیوان‌سالاری، نهادهای مدنی و سنت اعمال می‌شود. از خصوصیات سلطانیسم پایگاه اجتماعی محدود، خودکامگی، اتکا به قدرت خارجی و وابسته بودن می‌باشد. بنابراین سلطانیسم به مفهوم مدرن آن در ایران هم زمان با مداخله قدرت‌های بین‌المللی در امور کشور آغاز شد. بخصوص آنکه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اقتدارگرایی مبتنی بر سلطانیسم، از اروپاگرایی رسمی و سنتی موجود در ایران به آمریکاگرایی تغییر وضعیت داد (رضایی الف، ۱۴۰۱، ۴۹-۴۷). آدم آدم دیگر بودن، فرض نهان در پس روابط میان دولت حامی و دست‌نشانده است. آدم آدم دیگر بودن در جامعه فئودالی برای نمایش نفس وابستگی شخصی و در مورد افرادی از طبقات مختلف اجتماعی، صرف نظر از ماهیت حقوقی یا وابستگی‌های دیگرشان به کار برده می‌شد. با این قیاس، رابطه ایران دوره پهلوی و آمریکا، بر پایه حمایت یک ارباب حامی از یک پیرو دست‌نشانده بود (خلیلی و صلواتی طرقی، ۱۳۹۰، ۹۶).

بورژوازی ملی در پرتوی احترام به تلاش و حقوق مالکیت خصوصی، فضای امن برای سرمایه‌گذاری، قانونمند شدن مناسبات و روابط و پیشینی پذیری آینده‌ای مطمئن شکل می‌گیرد و رشد می‌کند. بنابراین هر یک از این شرایط که با خطر مواجه شود، موجب ضعیف شدن

بورژوازی ملی می‌گردد. (پرخیده، ۱۳۸۷، ۱۳۳-۱۳۱). واقعیت‌های سیاسی-اقتصادی دوره پهلوی قدرت مانور حضور این گروه را کم‌رنگ می‌کرد. ایجاد صنایع مونتاژ مهمترین شاخص حضور شرکت‌های چندملیتی در کنار قدرت‌های خارجی و عینیت یافتن رابطه امپریالیستی در حوزه اقتصاد در ایران بود. نمونه‌های بسیاری از صنایع مونتاژ را می‌توان مثال زد که با مشارکت و سرمایه خارجی در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ایران تأسیس شدند. ماهیت همه این شرکت‌ها بر مبنای صدور بخشی از تکنولوژی مونتاژ بود. کلیه شرکت‌های صنعتی با این هدف که واردات مواد نیمه ساخته و تبدیل آن به کالای قابل فروش (مونتاژ) می‌تواند معافیت‌های گمرکی، مالیاتی و تفاوت قیمت بالایی را حاصل شود، اقدام به ایجاد واحدهای مونتاژ می‌کنند. شرکت‌های خارجی هم با تأسیس واحدهای مونتاژ و با فروش امتیازهای تولید خود، در حقیقت بازارهای تجاری مناسب را برای خود فراهم می‌کنند. نکته مهم این مسئله است که در کشورهای صنعتی، تولید و صنعت، تجارت را مشخص می‌کند؛ اما در کشورهای دارای رابطه حامی-پیرو همچون ایران دوره پهلوی این تجارت است که به تولید جهت می‌دهد. کارخانه مونتاژ به این علت تأسیس می‌شود که بازار فروش کالاهای کشور سرمایه‌داری باشد (ثقفی خراسانی، ۱۳۷۵، ۲۵۶-۲۳۶). اوج مونتاژ در ایران در دو کارخانه خودروسازی فیات و شورلت در ایران بود که اولی خودرو را در سه قطعه (بدنه، شاسی و کف) و دومی در چهار قطعه وارد ایران و به عنوان یک خودرو سوار می‌کردند (نیازمند، ۱۳۹۷، ۱۳۳). اگر صنایع مونتاژ در ایران با هدف صادرات تأسیس می‌شد چالشی در میان نبود و حتی مزیت نیز بود. در بخش‌های بعدی توضیح داده خواهد شد که صنعت مونتاژ ایران در خدمت صادرات نبود. در چنین شرایطی عملاً فضایی برای تنفس سرمایه‌داری ملی وجود نداشت. حتی خرده‌سرمایه‌داری ملی نیز در حاشیه بود. شاه با ایجاد پروژه‌ای به نام «شاهستان» که هرگز به پایان نرسید به دنبال ساخت

یک مرکز بازرگانی، فرهنگی و دیپلماتیک در تپه‌های عباس‌آباد بود تا بتواند عرصه را بر بازار تنگ‌تر کند. کشاورزیان معتقد است انگیزه این امر تا حدی «خصوصیت محض» بود. او از خرده‌بورژوازی ایرانی نفرت داشت. چراکه در ایران این دوره توسعه و مدرنیزاسیون مترادف با غربی شدن بود (کشاورزیان، ۱۴۰۲، ۱۸۵ و ۱۸۸) و خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی نمی‌توانست در این مسیر همراه شاه شود و آنچه حکومت پهلوی می‌خواست را تحقق بخشد.

۵-۲- پیوند طبقاتی کمپرادور در دوره پهلوی

مهمترین ویژگی تولید، صدور و کسب درآمد نفتی کشورهای تولیدکننده این محصول آن این مسئله است که تقریباً هیچ نیازی به ابزار تولید بومی ندارند و در همین راستا مشارکت نیروی کار بومی و بورژوازی ملی در تولید نفت نیز اندک است. در این چارچوب، عواید نفت به مثابه نوعی بهره مالکانه می‌ماند که تماماً و به شکل مستقیم به دولت پرداخت می‌شود. این عواید هنگامی که حداقل ۱۰ درصد تولید ملی را شامل شود، استقلال غیرمعمول اقتصادی و سیاسی دولت را از نیروهای مولد و طبقات اجتماعی ایجاد می‌کند و سبب می‌شود این طبقات به دولت وابسته شوند. این وابستگی شامل کار، کمک‌ها و امتیازات مختلف، دریافت وام برای سرمایه‌گذاری، دستیابی به بازارهای پروتق داخلی برای به دست آوردن سودهای زیاد در امر تولید و تجارت و بورس بازی، مجموعه نظامی بوروکراتیک رو به گسترش، متخصصان و سایر گروه‌های تحصیل‌کرده و سرمایه‌داران مجموعاً وابستگان دولت را شکل می‌دهند (کاتوزیان، ۱۴۰۲، ۲۹۱-۲۹۰).

بشیریه بر ظهور طبقه‌ای در اثر اجرای برنامه‌های نوسازی صنعتی در دوره پهلوی دوم که در کنار خانواده سلطنتی و دربار و مالکان بزرگ قرار داشت اشاره دارد و معتقد است که بورژوازی بالا متشکل از ۱۵۰ خانواده بود که ۶۷ درصد از تمام صنایع و مؤسسات مالی را در دست داشتند. اعضای آن در بیش از ۱۰۰۰ هیأت مدیره وجود داشتند. از مجموع ۴۳۷ شرکت

صنعتی بزرگ، ۳۷۰ شرکت متعلق به ده خانواده بود. همچنین خانواده‌های بورژوازی بالا به واسطه سرمایه‌گذاری‌های مشترک در شرکت‌های صنعتی، تجاری و مالی با یکدیگر گره خورده بودند. دربار با این طبقه پیوندهای نزدیکی داشت و سرمایه‌داران را تشویق به سرمایه‌گذاری در بخش مورد نظر خود می‌کرد. خانواده سلطنتی هم در مشارکت با کارخانه داران بزرگ صاحب دارایی‌های گسترده‌ای شدند. تحت رژیم اقتدارگرا، مناسبات دولت و طبقه سرمایه‌دار جنبه توزیعی داشت. رژیم منابع را در میان سرمایه‌داران به طریق وام‌های آسان، معافیت و امتیازات انحصاری تقسیم می‌کرد (بشیریه، ۱۳۹۳، ۷۳-۷۰).

بدین ترتیب، ذی‌نفعان اصلی توسعه اقتصادی پهلوی، سرمایه‌داران بین‌المللی بودند که با حمایت دولت توانستند بر اقتصاد ایران مسلط شوند و سودهای هنگفتی کسب کنند. سیاست‌های اقتصادی دولت شامل واگذاری اعتبارات ارزان، تأسیس شرکت‌های زراعی، کشاورزی و صنایع وابسته به منافع بورژوازی وابسته و سرمایه‌داران بین‌المللی بود. دولت از اوایل دهه ۱۳۴۰ با اتخاذ سیاست‌های توسعه صنعتی و حمایت از بخش خصوصی زمینه توسعه سرمایه‌داری کمپرادور را ایجاد کرد. دولت با تحول ساخت قدرت و ورود گروه‌های جدید سعی کرد از طریق اتحاد بورژوازی جدید و دیوان‌سالاری دولتی به توسعه اقدام کند (پرخیده، ۱۳۸۷، ۲۱۲).

خانواده پهلوی از نظر اقتصادی بزرگترین عضو طبقه کمپرادور بودند. علاوه بر خانواده پهلوی، تعدادی از سرمایه‌داران بزرگ ایرانی شریک و همکار سرمایه‌داران بین‌المللی بودند. به عنوان نمونه از خانواده‌های حکومتگر می‌توان خانواده‌های فرمانفرمایان، خسروشاهی، ثابت، لاجوردی، وهاب‌زاده، ابتهاج، القانیان را نام برد. این خانواده‌ها به اندازه‌ای قدرت داشتند که هر نوع مشکلات قانونگذاری را رفع کنند. قدرت سیاسی این خانواده‌ها که بخشی از طبقه حاکم

پیوسته به خارج را شامل می‌شدند، باعث می‌شد که سرمایه‌های بین‌المللی تمایل بیشتری برای همکاری با آنان نشان دهد. زیرا در نتیجه این همکاری نه فقط ورود کالاها و سرمایه خارجی به ایران بلکه خروج سرمایه و همچنین کسب هر نوع تسهیلات در بازار ایران ممکن بود (رواسانی، ۱۳۸۸، ۳۲۴-۳۰۶). نقطه اصلی وصل خانواده‌های سرمایه‌داری ایرانی و سرمایه‌داری بین‌المللی خاندان پهلوی بود که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

باید توجه داشت بورژوازی بزرگ بدون یاری حکومت توان این را نداشت که به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ اقدام کند و از این جهت برای سرعت بخشیدن در کسب سود، به مشارکت دادن اعضای خانواده سلطنتی در معاملات و مراودات بازرگانی خود اقدام کردند. در واقع، این وابستگی به دولت و دربار، نقش اصلی در ظهور بورژوازی کمپرادور داشت و مانع مهمی در استقلال عمل بورژوازی ملی ایجاد کرد. در نتیجه، در گذار جامعه از نظام ارباب رعیتی و سرمایه‌داری، بورژوازی ملی ایران به دلیل هجوم سرمایه و کالاهای بیگانه و نوع مدیریت حکومت در ممانعت از این هجوم، در نهایت به بورژوازی وابسته مبدل گشت. حمایت دولت از تجار و بانک‌های خارجی و واگذاری امتیازات اساسی صنعتی مثل نفت به خارجی‌ها، موجب نابودی بسترهای فعالیت سرمایه‌داران ملی و داخلی در حوزه صنعت شده و اعطای اجازه ورود به کالاهای خارجی بدون آن که نظارتی وجود داشته باشد، پیشه‌وران داخلی را به ورشکستگی کشاند. پس در مرحله گذار به سرمایه‌داری، به جای تقویت و تحکیم بورژوازی ملی که به دنبال تولید و در خدمت مردم است، بورژوازی وابسته‌ای شکل گرفت که راه آسانتری را انتخاب کرد: واردات زیر سایه رانت نفت و در خدمت اقتصاد بین‌المللی (نیکفر و علی‌یاری، ۱۳۹۶، ۲۱۰-۲۰۹).

به عبارتی دیگر، در دوره پهلوی دو عامل اصلی، یعنی ساخت حکومت وابسته و وضعیت

سلطه جهانی، مانع شکل‌گیری دولت سرمایه‌داری شد و بورژوازی ملی نتوانست پایگاه اجتماعی دولت را تشکیل دهد. اقتصاد سیاسی ایران در این دوره بر مبنای همکاری و همیاری با نظام سرمایه‌داری غرب بود و به تبع آن ادغام در بازار سرمایه‌داری امپریالیستی پی‌ریزی شد. از جمله نیروهای اجتماعی داخلی سرمایه‌داری ایرانی شامل زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ، نظامیان وابسته و بخش زیادی از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها بودند که به علت موقعیت خاص اجتماعی خود ثروت عظیمی را کسب کرده بودند و به دولت پهلوی نیز وابسته بودند. در مجموع وجود عامل درونی یعنی استبداد و همچنین عامل بیرونی یعنی وجود نظام سلطه مانع از رشد بورژوازی ملی در ایران دوره پهلوی گردید (عیوضی، ۱۳۸۰، ۳۸-۳۷).

جدا از پیوند میان خاندان سلطنت و سرمایه‌داری ایرانی، تداوم این پیوند را باید میان سرمایه‌داری کمپرادور و سرمایه‌داری بین‌المللی جستجو کرد. رفت و آمد شرکت‌های آمریکایی در اوج درآمد نفتی بسیار زیاد بود. سمینار سرمایه‌گذاری تهران که گروهی از سرمایه‌گذاران آمریکایی را در ۱۳۴۹ در ایران برگزار کردند، نمونه‌ای از این امر بود. جیمز ا. لینن و دیوید راکفلر از جمله شخصیت‌های مهمی بودند که در این سمینار به ایران آمدند. علاوه بر آن‌ها، افرادی چون فردریک بیسینگر رئیس کل شرکت متحد شیمیایی، هاینز از شرکت اچ. جی. هاینز، دونالد کندل از شرکت پپسی، دونالد برنهام، از شرکت وستینگهاوس، نجیب حلبی رئیس شرکت هواپیمایی پان‌امریکن، دیوید لیلیتال از شرکت توسعه و منابع، و هاوارد کلارک از امریکن اکسپرس و یوجین بلاک رئیس کل بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه نیز حضور داشتند. نخبگان سیاسی و اقتصادی ایران، به دنبال این بودند تا این هیات‌های متنوع آمریکایی جایی در اقتصاد ایران پیدا کنند (بیل، ۱۳۷۱، ۲۵۰-۲۴۹).

این روابط نقش خانوادگی نیز می‌یافت. همچنان که گفته شد خانواده سلطنتی مهمترین حلقه

وصل خاندان‌های سرمایه‌داری ایرانی و سرمایه‌داری بین‌المللی بود. این بخصوص درباره خانواده شاهنشاهی صادق بود. روابط غیررسمی که مرکزیت آن در واشنگتن بود و دربرگیرنده خانواده راکفلر و مشتریان و مشاوران راکفلرها نظیر هنری کیسینجر بود. راکفلرها تنها سرمایه‌داری بودند که قرار ملاقاتشان با شاه پیش از ترک آمریکا، گذاشته می‌شد. تاماس جونز رئیس شرکت نورترپ جیمز ا. لینن رئیس هیات امناء شرکت تایم، هر دو با شاه آشنا بودند. تام جونز در بین اطرافیان شاه محبوبیت داشت. جیمز لینن نیز پیوند نزدیکی با راکفلرها داشت و سردسته کسانی بود که سرمایه‌گذاری در ایران را تشویق می‌نمود. جونز و لینن تنها دو نمونه از هزاران بازرگان آمریکایی شاخصی هستند که با ایران دوران پهلوی همکاری داشتند. در داخل کشور نیز، علاوه بر شاه گروهی از نخبگان سیاسی و سرمایه‌دار ایرانی در تعمیق پیوند و پیشرفت روابط دو کشور نقش داشتند که مهم‌ترین آن‌ها هوشنگ انصاری، شاهدخت اشرف پهلوی و اردشیر زاهدی بودند. افزون بر این‌ها، فرح پهلوی، امیرعباس هویدا، رضا فلاح، هوشنگ رام، حسن طوفانیان، اسدالله علم نیز موثر بودند (بیل، ۱۳۷۱، ۴۶۸-۴۲۸).

اگر ادامه رابطه دولت و سرمایه‌داری ماهیتی ملی داشت و به جای گسترش واردات به تعمیق تولید و گسترش صادرات غیرنفتی در ایران می‌انجامید، همه آنچه گفته شد را باید به دیده مثبت مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. اما همچنان که در بخش دیگری از این پژوهش مورد تاکید قرار خواهیم داد، در ایران این دوره صادرات غیرنفتی جایی نداشت و همه هم سرمایه‌داری برای تبدیل ارز نفت به کالاهای وارداتی بود. امری که برای سرمایه‌داری بین‌المللی نیز جذاب می‌نمود.

۳-۵- اقتصاد واردات محور دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰

دولت محمدرضاشاه با تبعیت از الگوهای توسعه بورژوازی کمپرادور، سیاست صنعتی کردن ایران و افزایش سرمایه‌گذاری در صنایع را در چارچوب استراتژی توسعه مدنظر نظام بین‌الملل

انجام می‌داد و در نتیجه باعث رشد بازارهای خارجی متعلق به انحصارات بین‌المللی می‌شد و با جذب تولیدات صنایع خارجی، قدرت بورژوازی ملی را کاهش می‌داد. (رضایی الف، ۱۴۰۱، ۶۶-۶۵). تحلیل جان فوران از رشد صنعتی ایران در بین سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ طنزآلود است. او در عین حال که رشد صنعتی ایران در این دوره را حدوداً ۱۵ درصد ذکر می‌کند که دو برابر میانگین رشد کشورهای در حال توسعه در این دوره است، توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌کند که این نرخ از دو جهت گمراه‌کننده است: اول اینکه، سهم صنعت در تولید ناخالص ملی تنها ۱۸ درصد است، در حالی که سهم نفت و خدمات هرکدام ۳۵ درصد می‌باشد و دومین نکته اینکه سهم صادرات غیرنفتی تنها ۲ تا ۳ درصد کل صادرات ایران در سال ۱۳۵۴ را تشکیل می‌دهد. عددی که در مقایسه با هندوستان (۵۰ درصد)، سنگاپور (۶۰ درصد) و حتی مکزیک (۳۳ درصد) در همان دوره بسیار ناچیز بود (فوران، ۱۳۸۰، ۴۸۴-۴۸۳).

اقتصاد دوره پهلوی مانند همه کشورهای عقب‌نگه‌داشته‌شده که صادراتشان به طور عمده به یک کالا متکی می‌باشد، وابسته به صدور نفت بود. در سال ۱۳۵۳ درآمد نفت به تنهایی ۸۴/۱ درصد کل درآمد دولتی و ۸۹/۴ از کل ارزی کشور را تشکیل می‌داد. درآمد نفتی موجب تقویت و توسعه صنعتی در ایران نشد، بلکه محل مصرف عمده درآمد نفت عبارت بود از تأمین هزینه‌های ورود کالاهای مصرفی و کالاهای واسطه‌ای، مخارج نظامی و همچنین تأمین سودی که شرکت‌های خارجی در ایران کسب می‌کردند و به خارج منتقل می‌کردند. هر سال بخش زیادی از درآمد نفت از این طریق مجدداً به کشورهای سرمایه‌داری مرکز نظام بین‌الملل برگشت داده می‌شد. افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در کشور و واردات کالاها و خدمات، کاملاً بهم مرتبط بودند. به این دلیل که سرمایه‌گذاری خارجی توسعه‌دهنده و راه‌گشای واردات کالاها و خدمات بود و واردات تقویت‌کننده توسعه سرمایه‌گذاری خارجی. در دوره میان

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پایان سلطنت پهلوی، پنج کشور مهم صادرکننده سرمایه به ایران (ژاپن، آمریکا، فرانسه، آلمان غربی و انگلستان) همان کشورهای مهم صادرکننده کالا به ایران بودند (رواسانی، ۱۳۸۸، ۲۵۷-۲۴۶).

نگاه کلی حاکمیت پهلوی در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حول محور بهسازی اقتصاد بر پایه واردات و صنعت مونتاژی قرار می‌گرفت که پیامد آن وفور کالاهای مصرف‌گرایی در جامعه ایرانی بود که این دو خود ناشی از ماهیت دولت رانتیر و تک محصولی نفتی پهلوی بود. این رانتی بودن حکومت زمینه وابستگی به کشورهای خارجی را چنان افزایش داد که مردم سیل واردات را با هدف دامن زدن به مصرف‌گرایی مشاهده کردند. در این دو دهه حتی مرغ از فرانسه، تخم مرغ از اسرائیل و سیب از لبنان وارد می‌شد. ستاری نماینده رشت در مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۶ در سخنانی در مجلس می‌گوید: «حتی خیار اسرائیلی ... هویج یخ زده فرانسوی را ... می‌توان جزء اقلام وارداتی نشان داد. طی چهار سال افزایش مقداری از اقلام خوراکی چنان حیرت آور است که هیچ دلیلی را برای آن نمی‌توان پذیرفت، مگر اینکه به یقین بگوییم که از میزان تولیدات داخلی کم شده است... واردات گوشت مرغ هشت برابر... برنج دو و نیم برابر ... پنیر چهار برابر شده است» (رضایی ب، ۱۴۰۱، ۱۲۳-۱۱۶).

در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ جمع کل کالاهای وارداتی به ایران به ۶۳/۷ میلیارد دلار و جمع کل صادرات کالایی (بدون نفت) بالغ بر ۵/۷ میلیارد دلار گردید. کسر تجارت خارجی در ایران طی ۱۷ سال به ۵۷ میلیارد دلار رسید. در همین مدت حجم صادرات ۶ برابر و واردات ۲۷ برابر شد. افزایش واردات کالا که توزیع آن به طور عمد در اختیار بورژوازی کمپرادور قرار داشت، موجب تحکیم وابستگی به خارج شد. به آن دلیل که نه فقط جلوی تولید کالاهای مشابه را گرفت و ورود کالا موجب به هم خوردن روابط بخش‌های کشاورزی

و معدنی با صنایع و بخش‌های مختلف شد. همراه با افزایش ورود کالاهای مصرفی صنعتی از خارج، ورود کالاهای واسطه‌ای نیز به علت رشد صنایع مصرفی وابسته که تولیداتشان به واردات کالا از خارج متکی بود افزایش یافت. نه تنها مصرف تولید صنعتی در ایران، بلکه صادرات هم وابسته به خارج شد. در مجموع طبقه کمپرادور هزینه واردات را از درآمدهای نفتی تأمین می‌کرد و خود عامل بزرگ ترویج کالاهای صنعتی خارجی بود (رواسانی، ۱۳۸۸، ۲۷۱-۲۵۸).

جایگزینی واردات از طریق تولید کالاهای مصرفی بر عهده بخش خصوصی نهاده شده بود که از کمک‌های مالی فراوان و حمایت غیر مستقیم دولت برخوردار بود. اما واقعیت این است که این طبقه بخش خصوصی نبود و کسانی که از سود آن بهره می‌بردند، سرمایه‌داران صنعتی نبودند (کاتوزیان، ۱۴۰۲، ۲۱۲). این همان سرمایه‌داری کمپرادور بود. صنایعی هم که در زمان پهلوی به وجود آمد صرفاً جهت آمبورژوازه کردن جهان سوم بود که احساس تحقیر نکند و دیگر اینکه این قسمت تکمیلی باشد برای رشد صنعت غرب. علت صنعتی نشدن ایران در این دو دهه را می‌توان این مسئله دانست که پهلوی‌ها می‌خواستند اقتصاد کشور را با محرک‌های خارجی صنعتی کنند و نمی‌خواستند به عامل اصلی رشد و توسعه که عاملی درون‌زا است توجه کنند. پیوند خوردن مداخلات استعماری با مناسبات استبدادی، اقتصاد را بدون انباشت و جامعه را بدون خلاقیت کرده بود که برآیند کلی آن درونی شدن وابستگی در بلند مدت است (رضاقلی، ۱۴۰۲، ۱۲۵-۱۲۴ و ۲۶). توسعه درون‌زا و رشد بورژوازی ملی می‌توانست چالش‌های مهمی برای حکومت پهلوی به بار آورد. چرا که عموماً بورژوازی ملی با ریشه‌گیری در خاک یک کشور در مقابل دولت مطالبه‌گر می‌شود و بنیان‌های سیاسی خود را که همان توسعه جامعه‌مدنی (در قالب گسترش احزاب، روزنامه‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ مستقل) است دنبال می‌کند. این مسئله دست‌کم قدرت شاه را از حکومت کردن به سلطنت کردن کاهش

می‌داد و فراتر از آن می‌توانست ساخت قدرت در ایران متأثر ساخته و کلیت سلطنت در ایران را نشانده رود. اینگونه بود که حکومت پهلوی سرمایه‌داران کمپرادور-ولو از بدنام‌ترین آنها- را به سرمایه‌داری ملی-حتی اگر خوشنام می‌بودند- ترجیح می‌داد. در این میان نام برخی سرمایه‌داران بدنام دوره پهلوی با واردات گره خورده بود. به عنوان نمونه حبیب الله ثابت از طریق نزدیک شدن به دربار، توانست ثروت قابل توجهی کسب کند. ثابت یکی از بزرگترین واردکننده کالاهای لوکس بود. برخی از شرکت‌ها و مؤسساتی که ثابت در آن سهام داشت عبارتند از بانک ایران و انگلیس، بانک ایران و خاورمیانه، بانک صنعتی ایران، بانک توسعه صنعت و معدن ایران، موسسه پپسی کولا، سیمان مشهد، پلاسکوکار، جنرال تایر، ایران فارواگ، سیکاب، فرانس پیک، نمایندگی خودرو دوج، کارخانه لاستیک گودریچ و کارخانجات قند از جمله آن‌ها بود(رضایی ب، ۱۴۰۱، ۱۲۲).

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله در تلاش بودیم تا در چارچوب دوگانه سرمایه‌داری بومی / سرمایه‌داری کمپرادور به تحلیل برنامه‌های توسعه اقتصادی در ایران دوره پهلوی دوم بپردازیم. اگرچه در این پژوهش توجه به سرمایه‌داری کمپرادور بیشتر بود. این مسئله بیش از همه از آن جهت قابل توجه است که نویسندگان مقاله بر آن هستند که این مفهوم می‌تواند از منظر ایجابی واقعیت‌های دوره پهلوی را تحلیل کند. در مقابل، سرمایه‌داری ملی تنها از منظر سلبی توان تحلیل واقعیت‌های اقتصادی این دوره را دارد. اینکه چه زمینه‌هایی سبب شد تا ایران این دوره شاهد رشد سرمایه‌داری ملی نباشد. بنظر می‌رسد اندک تلاش‌هایی که برای تکوین و گسترش سرمایه‌داری ملی در ایران دوره مصدق شکل گرفت خیلی زود نقش برآب شد. در دوره مصدق در چارچوب استراتژی «اقتصاد بدون نفت» سیاست‌های مشوق واردات کنار گذاشته شد. به دلیل

برهم خوردن رابطه با انگلستان به مثابه یکی از کشورهای مرکز نظام بین‌الملل پیوند با امپریالیسم از میان برداشته شد و هنوز در عرصه صنعتی پیوندی میان طبقات کمپرادور ایرانی و سرمایه‌داری بین‌المللی ایجاد نشده بود. پس از کودتا اما ورق برگشت. این امر پس از طی مقدماتی در دهه ۱۳۳۰ در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به شکلی گسترده دنبال شد و تعمیق یافت. در این راستا بهتر می‌توان به چرایی تاکید بر مفهوم استقلال و در مقابل مواجهه با مفهوم وابستگی در درون انقلاب اسلامی و پس از آن در چارچوب نظام جمهوری اسلامی دست یافت. این وابستگی عملاً پیوستار پیچیده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشت. رسالت مقاله حاضر تحلیل دوگانه اقتصادی و سیاسی آن بود. به گونه‌ای که در برهه انقلاب اتهام وابستگی به حکومت پهلوی بیشتر می‌شود. همچنان که خرده‌بورژوازی که ماهیتی «ملی» داشت در جبهه انقلاب در کنار گروه‌های انقلابی قرار گرفت. بخصوص اینکه آنان تا پیش از این در چارچوب تنش و درگیری با شاه تحت فشار بودند. واقعیت این است که این گروه که تحت فشار فروپاشی قرار داشت، با همکاری علما که در همه جنبش‌های معاصر ایران (تباکو، مشروطه و ملی شدن صنعت نفت) در کنار یکدیگر بودند و بخش عمده‌ای از روشنفکران که در دو جنبش اخیرالذکر نقشی مهم و اساسی داشت تنها راه خود را در تقابل با حکومت پهلوی یافت. از این جهت و بنا بر بخشی از یک پازل تحلیلی، می‌توان انقلاب اسلامی را تلاش و مقاومتی در مواجهه با نیروی سرمایه‌داری کمپرادور دانست که با کمک دربار پهلوی نسخه خاصی از مدرنیزاسیون را برای ایران در نظر داشتند.

فهرست منابع

منابع داخلی:

- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۹۳). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. مترجم: سهیلا ترابی فارسانی. تهران. انتشارات نیلوفر.
- امیدی، مسعود (۱۴۰۱). توسعه و بورژوازی بومی (ملی). تهران. انتشارات پژواک فرزاد.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۸). ایران بین دو انقلاب. مترجم: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران. انتشارات نی.
- آقا بخشی، علی و افشاری راد، مینو (۱۳۸۳). فرهنگ علوم سیاسی. تهران. انتشارات چاپار.
- باتامور، تام، کیرنن، وی جی و میلی بند، رالف (۱۳۸۸). فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی. مترجم: اکبر معصوم بیگی. تهران. انتشارات بازتاب نگار.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران. تهران. انتشارات نگاه معاصر.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱). شیر و عقاب: روابط بدفراجم ایران و آمریکا. مترجم: فروزنده برلیان. تهران. نشر فاخته.
- پرخیده، احمد (۱۳۸۷). صنعت و تجربه سیاست‌گذاری صنعتی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی. تهران. انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پولانزاس، نیکوس (۱۳۹۱). طبقه در سرمایه‌داری معاصر. مترجم: فرهاد مجلسی پور و حسن فشارکی. تهران. انتشارات رخداد نو.
- تقفی خراسانی، علیرضا (۱۳۷۵). سیر تحولات استعمار در ایران. مشهد. انتشارات نیکا.
- خلیلی، محسن و صلواتی طرقي، فاطمه (۱۳۹۰). پیوند حامی - پیرو و سقوط نظام پهلوی؛ ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی. پژوهشنامه علوم سیاسی. دوره ششم. شماره ۱. ص ۷۵-۱۰۸.
- رضاقلی، علی (۱۴۰۲). سراب گرایی صنعتی در نظام قبایلی ایران. تهران. انتشارات نهادگرا.
- رضایی، حسین (۱۴۰۱ الف). شاخص‌های اقتصادی در دوره پهلوی؛ (دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰- کتاب اول). تهران. انتشارات سوره مهر.
- رضایی، حسین (۱۴۰۱ ب). شاخص‌های اقتصادی در دوره پهلوی؛ (دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰- کتاب دوم). تهران. انتشارات سوره مهر.
- رواسانی، شاپور (۱۳۸۸). دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه داری. تهران. انتشارات امیرکبیر.

- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۸۴). فرهنگ سیاسی آرش. تهران. انتشارات آشیان.
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۰). طبقات اجتماعی و رژیم شاه. تهران. انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فرهیخته، شمس الدین (۱۳۷۷). فرهنگ فرهیخته (واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی - حقوقی). تهران. انتشارات زرین.
- فوران، جان (۱۳۸۰). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران. مترجم: احمد تدین. تهران. موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۴۰۲). اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. مترجم: محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران. انتشارات مرکز.
- کشاورزبان، آرنگ (۱۴۰۲). بازار و دولت در ایران: سیاست مکان بازار تهران. تهران. نشر شیرازه.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۴). روش و نظریه در علوم سیاسی. مترجم: امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران. پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مومنی، فرشاد، نقش تبریزی، بهرام (۱۳۹۴). اقتصاد ایران در دوران دولت ملی، تهران، انتشارات نهادگرا
- نیازمند، رضا (۱۳۹۷). تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران. به کوشش: علی اصغر سعیدی. تهران. انتشارات لوح فکر، چاپ نهم
- نیکفر، جاسب و علی یاری، حسن (۱۳۹۶). آسیب‌شناسی انحطاط دولت اقتدارگرای بوروکراتیک محمدرضا پهلوی. فصلنامه دولت‌پژوهی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. سال سوم. شماره ۱۲. ص ۲۱۶-۱۸۳. ۲۰۱۸، ۸۳۹۰. <https://doi.org/10.22054/tssq.2018.8390>.
- وزیریان، امیرحسین (۱۳۹۸). تحلیل سیاست رژیم پهلوی در منطقه خلیج فارس. نشریه دانش سیاسی. دوره پانزدهم. شماره ۱. ص ۲۹۶-۲۷۱. <https://doi.org/10.30497/pk.2019.2614>

منابع خارجی:

- Chua, L. (۲۰۲۰). imperial negotiations: introducing comprador networks and comparative modernities. architectural histories. ۸(۱). p. ۱۷.
- M Iqbal, M Shahbaz Arif & Anila Jamil. (۲۰۱۵). an analysis of the role of comprador class: a neo-colonial study of a case of exploding mangoes by hanif. british journal of english linguistics. vol. ۳. no. ۲. p. ۶-۱۲.

- Vitalis, R. (۱۹۹۰). on the theory and practice of compradors: the role of abbud pasha in the egyptian political economy. international journal of middle east studies. ۲۲(۳). p.۲۹۱-۳۱۰.

The Position of the National and Comprador Bourgeoisie in Iran during the Second Pahlavi Era

Abstract

In the history of development, the national bourgeoisie has often been regarded as the leading force behind the realization of national development within a country. This point is particularly significant because, according to certain theories, the emergence of development based on national capitalism can create the conditions for political development as well. Since Iran experienced a period of economic development during the ۱۹۶۰s and early ۱۹۷۰s (۱۳۴۰s and early indicators – the imperialist relationship between Iran and the West (emphasizing the hegemony of the international system), the class linkage between Iranian and global capitalism, and the primacy of imports over exports – the dominant form of capitalism during this period was comprador capitalism. The research findings suggest that nationalist tendencies were more characteristic of Iran's petty bourgeoisie. This was a class that reached its peak during the short-lived oil-free economy of Mohammad Mosaddegh's government and was marginalized later. To explain this hypothesis, the study adopts a historical-institutional method. Data collection is conducted through library-based research.

Keywords: Comprador Bourgeoisie, Petty Bourgeoisie, National Bourgeoisie, Pahlavi government, Imperialism